

## ادبیات

خمریه

یا

## باده حقیقت از عمر بن الفارض

نویسنده: عبد الهاد بنان داوی



اشعار شیخ عمر بن الفارض را در محیط کابل اول دفعه رساله از هر دهن سخنی معرفی کرد، ازان پیشتر و بعد از انهم کسی اشعار آبدار او را برای تقدیم به محیط ادبی ما تجویز ننموده بود. ما امبار خمریه سکر آور او را با ترجمه تقدیم نمودن میخواستیم.

شراب شیخ، شراب طهور بهشتی است که از کوثر عشق حقیقی تراویده از تا کزاده خاکی، زمین تا آسمان فرق دارد خواننده را یکدم از دنیا و شر و شورش آسایش می بخشد.

بعضی منکر این تعبیراند و میفرمایند که مقصد شعر از شراب همین عصاره انگور است و بس، آنرا به کیفیهای روحانی ترجمه کردن باز خوش عقیده گیهای بهض مسلمانان است، برخی بالعکس آنقدرها قایل و مدعی این مسئله هستند که هر بیت دیوان شاعر را به معنی قدسی ترجمه مینمایند فهم قاصر ما مخالف هر دو عقیده افتاده، نه آن تفریط و نه این افراط، نه تمام ایات یکشاعر مسلم معانی قدسیه روحانیه را مالک اند و نه تماماً از لطائف نزهة معرفت خالی میباشند، بيموقع نخواهد بود اگر این بحث را اختصاراً توضیح کنیم. مثلاً درین بیت حافظ که

صوفی از باده به اندازه خورد نوش باد

ورنه اندیشه این کار فراموش باد

از باده ، شراب عشق الهی عز وجل مطلوب شاعر شده . نمیتواند زیرا از این شراب که بد مستی ندارد هر قدر زیاده تر باشد بهتر است . غیر از این صوفی همیشه مطعون حافظ است ، به ریا و سالوس و خشکی زهد متهم و ملزم است ، او را گاهی طالب و میال بی اندازه عشق قدسی نشان نخواهد داد بلکه بعقیده او ایشان چون بخلوت میروند کارهای دیگر میکنند و توبه فرمایانی میباشند که خود توبه کمتر میکنند ، و خود همین بیت در حقیقت طعنی است که به صوفی میدهد که صوفی پرخور و بزگی بد نام ، همچنان غزل حافظ بود آیا که در میکرده ها بکشایند

سرا پا عاید به واقعه بستن شراب خانه های شهر بحکم کدام قاضی متشرع شده میتواند نه عبارت از خانقاه ها یا مساجد .

از طرف دیگر درین هم هیچ شبهه نیست که شعرای اسلام تصوف را در شعر داخل ساخته و آنرا از درجه پست بقولون مالا یفعلون و فی کل وادیهیمون به رتبه تلامیذ الرحمن رسانیده بکمال نومی کشف نمودند . از شعر کوتی و شعر شنوی ، مجالس سماع ، همان حظوظ روحانی می برداشتند که شعرای خالی ، یا خیالی از صنایع نغزیه و لطافت تعبیر و تصویر سرورهای آنی و نفسانی شاعر گوشه غرب شمالی و طن ما ، و لانا جامی در دیباچه دیوان خود مینویسد :

آنچه ازین قسم ، منتخب طبعهای سلیم و مستغرب ذهن  
های مستقیم است ، اسلوب غزل است چرا که اکثر  
وقوع آن در بیان منازل عشق و محبت و ذکر مقامات  
توحید و معرفت میباشد و چون این بنده قلیل البضاء را  
ازین مقررله نظمی چند دست داده بود . . . . .

بدیهی و مسلم است ، شعرا این ذوق را دارا هستند ، حتی بعضی در یتباب چنان ولهی دارند که غیر ازین دگر چیز گفتن را عبت صرف می دانند .

از لوح فهم واعظ خوش لهجه بحر به  
هر نکته کز لب تو حکایت میکنند

ولی آنچه عمومیت دارد این است که اشعار شعرای اسلامی یا صراحتاً به وحدت و معرفت راجع میباشند ، مثلاً

ماه را اینهمه آئین شب افروزی چیست  
گر نه بنموده رخ از آئینه ماه توئی  
( جامی )

مهر و ماه ارض و سما آئینه ساند همه  
میتوان یافت که در پرده خود آرائی هست  
( مظهر )

این قسم شعر از بحث موجود ما خارج است ، و در فراغت آن از عشق مجازی تردیدی ناممکن .

یا ( قسم دوم ) آنکه در شعر کنایاتی شریف و اشاره لطیف انسانرا از معانی جاندار قدسی آن آگاه مینماید ، مثلاً

بمی سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید  
که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها  
( حافظ )

ولی تمام کلام از هر شاعری که باشد باین کیف مکیف شده نمیتواند .

درید بیضا همه انگشت ها یکدست نیست

برای خوبتر توضیح کردن ، یکغزل کامل را از یکی از صوفیه شعرا بگیریم :

زهی چشم جهان بین روشن از تو علم بچشم ما جهان چون کلمش از تو  
مکن کو خانه ام روشن مه تو که پر ماه است بام و روزن از تو  
مگو هر دم چه خواهی جایی از من که غیر از تو نمیخواهم من از تو

کسی شك ندارد که این اشعار برای يك محبوب مجازی گفته نشده است بلکه بساحت قدس معشوق حقیقی خطاب شده است ، ولی باقی غزل را بشنوید شبهه باقی نخواهد ماند که دخلی بعوالم عشق قدسی جمال جهان آرای آن سبوح و قدوس ندارد سبحان الله عما یصفون .

ز بس در دلبری استاد کشتی  
بسان گیرند تعلیم این فن از تو

لبت گرجان ستان بودی چو غمزه      نبردی جان سلامت یکتن از تو  
 ز ند کمل لاف با پیرا هنت لیک      ندارد بوئی آن تر دامن از تو  
 بدرد جیب تا دامن گرفتد      جدا همچون قبا پیرا هن از تو  
 کنایات اشعار خمریه شیخ عمر بن الفارض - بلکه بهضاً تصریحات - آن نشان  
 میدهد که :

### کیف عاشق ز شراب دگرست

بعض ابیات چنان هم می افتند که هیچ دلیلی برای ترجیح جنبه روحانی آن نمی توان  
 یافت ، آنجا ذوق گوینده ( شاعر ) یا خود خواننده مسئله را فیصله می کند .  
 خود نشیده مستانه را جدا و ترجمه قاصرانه آنرا جدا نوشته کرده ایم تا مطالع شوق  
 تطبیق و انتقاد و رغبت مطالعه خود را امتحان کرده بتواند که زحمت ورق گردانی  
 بروگران می آید یا آسان ؟

۱ - بیاد دوست شرابی نوشیدیم و مست شدیم ، هنوز

تا کما خلق نشده بودند ، جامی رحمة الله تعالی نیز

همین مضمون را بعبارت لطیف و مصنعی ادا کرده است :

ترجمه  
قصیده

بودم آنروز درین میکرده از درد کشان

که نه از تانک ، نشان بود و نه از تا کنشان

۲ - بدر پیاله آن ( می ) و خودش آفتاب و ساقی آن هلال است و چون مزج شد

( با آب ) کواکب زیاد از آن طلوع میکنند ،

از بدر حضرت سید السادات صلی الله علیه و سلم و از آفتاب و عشق ، و از هلال

ربانین مراد است ، کواکب که تشبیه حبابها میباشند مقصد از مذاهب و طرق اند .

شمرای فارسی نیز شراب ( انگور ) را با آفتاب تشبیه کرده اند :

مغان که دانه انگور آب میسازند      ستاره بر شکند آفتاب میسازند

۳- بپای تاك یا ا قیا شراب خوریم بزیر سایه نشینیم و آفتاب خوریم  
اگر رایحه آن نمی بود راه میکده را نمی یافتیم و اگر نور آن نمی درخشید تصور آن  
ناممکن بود،

غنچه اقبال ما کجا بشکفتی

گر نه زمینی ز کلمستان تو بودی

(۵)

۴- دهر صرف جرهری ازان باقی گذاشته است، گوئی سری بوده است که در سینه  
دانیان آنرا پنهان کرده اند،

( بیان کهنه گوی شراب است )

۵- اگر در قبیله نام آن برده شود، اهالی همه مست خواهند گشت بی آنکه عاریا  
گناهی بآنها راجع شده باشد،

آن قوم که احرام سرکوی تو بستند تا سر نهادند بر اهت نه نشستند

هر چند که هرگز می و میخوارند دیدند همواره بشوق لب میگون تو مستند

۶- خیال آن اگر در دل کسی بگذرد، مسرت میزاید و اندوه میزداید،

۷- اگر نزدیک تا کستان آن مریض مایوس العلاجی را بخوابانند مرض ازو دور میشود،

۸- اگر به میکده آن شلی را نزدیک سازند راه خواهد رفت و از یاد طعم آن گنگک

به حرف خواهد آمد،

۹- اگر بر قبر مرده قطره چند ازان پیداشند روح او عودت خواهد کرد و نعش او

انتعاش خواهد یافت،

۱۰- اگر انفاس پاک آن در شرق عطر افشانی کنند، و من کوم در غرب باشد دوباره

(\*) من اکثر ابیات مونا لا جای مرحوم را متوارد با قریب مضامین شیخ یافته و آنرا

بهمین علامه از شعرهای دیگران امتیاز داده ام.

- صاحب شامه میشود .
- ۱۱ - و اگر مجلسیان مهر ظرف آنرا تماشا کنند ، غیر شراب همان مهر خودش ایشانرا مست میسازد .
- مهر دلیل خاص و اعلی بودن شراب است
- ۱۲ - و اگر پیاله آن کف کسی را هنگام مس کردن خضاب کرد ، در شب تاریک راهرا کم نخواهد کرد چه ستاره در دست خواهد داشت ، لطافت این نیت وقتی بیشتر معلوم خواهد شد که کیفیات ذیلرا تخطیر کنید .
- ۱ - خضاب کف از مستی زیاد میشود .
- ۲ - با ستاره مردم راه میابند ( اصحابی کالنجوم ... )
- ۳ - کف الخضیب نام یک ستاره است .
- ۱۳ - و اگر نزد نایبانی گذاشته شود ، بینا میشود قفل آن کررا شنوا میسازد .
- ۱۴ - و اگر سوارانی بر زمین آن بگزرند که مار کزیده در آنها باشد زهر باو ضرری نخواهد رساند .
- ( برخلاف دیگر اراضی نیکه سوارانرا دران مار میگذرد )
- ۱۵ - و اگر تعویذ دهنده حروف نام آنرا ، پیشانی جنون زده رسم کند ، صحت مییابد ،
- ۱۶ - و اگر نام آن بالای لوی اردو تخریر شود تمام اوردوی زیر لوامست ، میشوند .
- ۱۷ - اخلاق پیروان خود را مذهب میسازد ، کسی را که فاقد عزمست بطرف غم رهنمایی میکند .
- ۱۸ - کسی را که دستش ابدآ شنای جود نیست ، کریم میسازد و کسی را که از حلم خیر نداشت چنان حلیم میسازد که هنگام غیظ هم حلم میکند .
- ۱۹ - و اگر غبی ترین فرد قوم به بوسه از فدام صراحی آن نائل شود ، دانا و مزاج شناس میگردد ،
- فدام ، آن قماشرا میگویند که در دهن صراحی  
برای صاف کردن آب یا شراب می بندند

۲۰ - « بمن میگویند که آنرا تو صیغ کن زیرا تو از وصف آن خبر داری ، بلی من به اوصاف آن علم دارم ، که

۲۱ - « صفاتی است اما نه مثل آب ، و لطافتی است اما نه مانند هوا ، نوری است اما نه مثل آتش و روحی است بی جسم ،

۲۲ - « پیش از کل کائنات موجود بود که هنوز نه شکلی پیدا شده بود نه صورتی ،

۲۳ - « همه اشیا به او بوجود آمد ولی پدیده آن حکمت از نظر ناهمجان محبوب گشت ،

۲۴ - « روح من آنرا دوست داشتم ، حتی که با آن یکی شد اما نه چنانکه جرم به جرم حلول می کند ،

۲۵ - « قبل از آن قبلی نیست و پس از آن بعدی نه ، و قبلت بعدها مطلقاً مراست یعنی هر بعد مطلقاً از بعد آن قبل ترست .

۲۶ - « خود محاسن آن ، مادحین را بوصف آن رهنمائی میکند پس ایشان در نظم و نثر آنرا مدح میکنند .

جامی اوصاف می صاف نیارد گفتن

کر نه فیض رسد از باطن خم بی در پی

۲۷ - « و طرب میکند هنگام ذکر آن کسی که آنرا نمی شناسد تو گوئی پیش عاشق نعم نام نعم برده شده است .

نعم یکی از محبوبه های عرب است مثل لیلی و سلمی

۲۸ - « گفتند نوشیدی آنچه نوشیدن آن گناه است ، گاهی نی نوشیدم آنچه نه نوشیدن آن گناه است .

« تقدیر زاهدان در توبه از می شد تلف

قل لهم ان يتوبوا يغفر لهم ما قد ساف ( ۱ )

۲۹ - « اهل دیر را گوارا باد ! با آنکه نترشیدند ولی بعضی قصد نوشیدن آن مست شدند .

۳۰ - « هنوز طفل بودم که لذت آنرا حس کردم و تا ابد با من باقی خواهد ماند اگر چه

( ۱ ) با ایشان بگوئید اگر از توبه توبه می کنند گناه سابق شان آمرزیده میشود .

استخوانها یم پیوسند .

رعایت نشوة و نشاء از لطایف لفظیة شاعر است

۳۱ - باید آنرا تنها بنوشی ، و اگر خوانتی مزج کنی غیر از لب جانان از چیز دیگری مزج نکنی !

تضادهای عدل و ظلم و صرف و مزج و تجنیس

ظلم و ظلم ( بمعنی درخشانی دندان ) نهایت لطیف است

۳۲ - باید که آنرا در میکده بنوشی و با نغمات الحان بنوشانی چه نغمات آنرا بیشتر دلکش می سازند .

تجنیس کامل الحان ( میکده ) و الحان ( لحنها ) و قلب نغم و غم ، دیدنی است .

۳۳ - این باده یکروز هم یا غم یکجا نمیشود همچنان نغم و غم هم با هم جمع شدنی نیست . پس این مسرت ها را با هم جمع باید کرد .

۳۴ - در مستی این باده اگر چه یک ساعت باشد ، انسان دهر را مطیع خود و خود را حاکم می بیند .

تضاد ساعت و دهر و طوع و حکم

۳۵ - کسیکه حیات را بی این مستی گزشتاند عیش دنیا را ندید و کسی که در مستی آن نمرد ، عقل او فوت شد .

تناسب الفاظ ، زندگی ، مرگ ، فوت نامی و مطالعات فرنگی

بی نشه زندگانی چندانی نماند

حیف است زین خرابات می ناچشیده رفتن

۳۶ - باید بر حال خود بگرید کسیکه عمر او ضایع شد و از آن شراب هیچ نصیب و بهره نبرد .



خمیره

الشیخ عمر بن الفارض

- ۱ - شر بنا علی ذکر الحبيب مدامة  
 ۲ - لها البدر کاس وهي شمس مديرها  
 ۳ - ولولا شذاها ما اهدت لخالها  
 ۴ - ولم يبق منها الدهر غير حشاشة  
 ۵ - فان ذكرت في الحى اصبح امله  
 ۶ - وان خطرت يوماً على خاطر امرء  
 ۷ - ولو طر حوا في في حايط كرمها  
 ۸ - ولو قربوا من جانبها مقعداً مشى  
 ۹ - ولو نضحوا منها ثرى قبر ميت  
 ۱۰ - ولو عبقت في الشرق انفاس طيبها  
 ۱۱ - ولو نظر الزمان ختم اناثها  
 ۱۲ - ولو خضبت من كأسها كف لاس  
 ۱۳ - ولو جليت سراً على اكمه غدا  
 ۱۴ - ولو ان ركبا يعموا انراب ارضها  
 ۱۵ - ولو رسم الراقى حروف اسمها على  
 ۱۶ - وفوق لواء الجيش لو رقم اسمها  
 ۱۷ - تهذب اخلاق الندامى فيهدى  
 ۱۸ - ويكرم من لم يعرف الجود كفه  
 ۱۹ - ولو نال قدم القوم لثم فدامها  
 ۲۰ - يقولون لي صفها فانت بوصفها  
 ۲۱ - صفاء ولا ماء ولطف ولا هواً
- سكرنا بها من قبل ان يخلق الكرم  
 هلال وكم يبندوا اذا مزجت نجم  
 ولولا سناها ما تصورها الوهم  
 كان خفاها في سدور النبي كتم  
 نشاوى ولا عار عليهم ولا اثم  
 اقامت به الافراح وارتحل الهم  
 عيلا وقد اشنى لفارقه السقم  
 وينطق من ذكرى مذاقتها اليكم  
 اعادت اليه الروح وانتعش الجسم  
 وفي الغرب من كوم لعادله الشم  
 لا يكره من دونها ذلك الختم  
 لما ضل في ليل وفي يده نجم  
 بصيراً و من راودقها تسمع الصم  
 وفي الركب مملوع لما ضره السم  
 جبين مصاب جن ابراه الرسم  
 لا يسكر من تحت اللوا ذلك الرقم  
 بها لطريق العزم من لاله عزم  
 ويحلم عند الغيظ من لاله حلم  
 لا كسبه معنى شيا يلها اللهم  
 خبير اجل عندي باوصافها علم  
 ونور ولانار وروح ولا جسم

- ۲۲ - تقدم كل الكائنات حديثها  
 ۲۳ - وقامت بها الاشياء ثم لحكمة  
 ۲۴ - وهامت بها روجي بحيث نمازجا  
 ۲۵ - ولا قبلها قبل ولا بعد بعدها  
 ۲۶ - محاسن تهدي المادحين لوصفها  
 ۲۷ - ويطرب من لم يدرها عند ذكرها  
 ۲۸ - وقالوا شربت الاثم كلا وانما  
 ۲۹ - هنيئاً لاهل الدير كم سكروا لها  
 ۳۰ - وعندي منها نشوة قبل نشأ في  
 ۳۱ - عليك بها صرفاً وان شئت مزجها  
 ۳۲ - فدو نكها في الخان واستجلها به  
 ۳۳ - فما سكنت والهم يوماً بموضع  
 ۳۴ - وفي سكرة منها ولو عمر ساعة  
 ۳۵ - فلا عيش في الدنيا لمن عاش ضاحياً  
 ۳۶ - على نفسه فليدك من ضاع عمره  
 وليس له فيما أصيب ولا سهم
- قدیماً و لا شکل هناك و لا رسم  
 بها احتجبت عن كل من لاله فهم  
 انحاداً و لا جرم تحمله جرم  
 و قبلية الابعاد فهي لها حتم  
 فيحسن فيها منهم النثر و النظم  
 كشتاق نعم كلما ذكرت نعم  
 شربت التي في تركها عندي الاثم  
 وما شربوا منها ولكنهم هموا  
 معي ابدأ تبقى وان يلى العظم  
 فعد لك عن ظلم الحبيب هو الظلم  
 على نعم الالحان فهي بها غم  
 كذلك لم يكن مع النغم الغم  
 تری الدهر عبداً طاعاً ولك الحكم  
 ومن لم يمت سكرأ بها فاته الحزم

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

( عادت )

آنچه در نظر ما مخوف و عجیب مینماید و قتیکه بآن معتاد شدیم به نگاه بنی امیه بآن نظر میکنیم  
 ( لا فونتن )